

نقد
دکتر محمد فتاوی اشکوری*



بررسی و نقد کتاب «راهی به رهایی» نوشته مصطفی ملکیان (۱)

اسلام و لیبرالیسم

«راهی به رهایی، جستار هایی در عقلانیت و معنویت»، عنوان کتابی است از جناب آقای مصطفی ملکیان. کتاب حاوی ۲۵نوشته از مؤلف است در موضوعات متنوع لیبرالیسم و جهانی شدن تا ایمان و نماز. این اثر دارای ویژگی‌های مثبت و قابل تقدیری است که حاکی از جدیت، دقت نظر، توانایی و قابلیت مؤلف در تحقیق، تفکر و نگارش است. در این نوشتار واقع نشده است و فقط به آرا و نکاتی که به نظر نگارنده مورد مناقشه بوده، پرداخته شده است. نکته مهم اینکه نوشتار در صدد نقد کتاب «راهی به رهایی» است، نه نقد مؤلف آن و نه نقد دیگر آثار مؤلف و در این نوشتار از لوزام و پیامدهای نظریات مطرح شده در کتاب سخن می گوئیم، نه از عقاید و شخصیت مؤلف. آقای مصطفی ملکیان در کتاب خود، نسبت به لیبرالیسم را در سه حوزه مورد بررسی قرار می‌دهند: اخلاق، سیاست و الهیات. «در اخلاق، لیبرالیسم را می توان با قانون پرستی (legalism) یا شرع پرستی (rigorism) یا سختگیری یا سخت رفتاری در تقابل نهاد. لیبرالیسم از راهی به و رهایی، ص ۹۳) طبق این بیان، اخلاق غیر لیبرال است. مسلمانان مقتضی قانون پرستی و شرع پرستی به معنای خشکی و انعطاف‌ناپذیری هم نیست. ممکن است بگویند قرائت افراد از اسلام نیز به یکی از این سه نوع است اما می دانیم که چنین نیست. یک نویسنده می تواند قانون پرست و سخت رفتار آنگونه که نیست، تعریف کرده نباشد و این نباید، چنانکه ادعای ما این است که اسلام نه مقتضی قانون پرستی است، نه لیبرالیسم. دست کم راقم این سطور خود به هیچ یک از سه فرقه مذکور تعلق ندارد اما این تعریف و تقسیم‌بندی در خواننده چنان برداشتی را القای کند که شخص یا بایاد دارای اخلاق انعطاف‌پذیر، آرام‌نشانه و خردورزانه باشد که در این صورت لیبرال است یا سختگیر، خشک‌مفسد و بی‌منطق، هم‌عنوانی که برای مسالک غیر لیبرال انتخاب شده جنبه منفی و بافشار دارد و هم توضیحاتی که در باره شقوق مختلف غیر لیبرال ارائه کرده‌اید، نگارنده راهی به رهایی در ادامه می‌گوید: «لیبرالیسم سیاسی قائل به دگرگونی‌های تابع نظم، مخالف امتیازات سنتی چون امتیازات نژادی، جنسیتی، مذهبی و غیر آن، آزادی‌ها و فرست‌های یکسان برای همه، قائل به پیشرفت همیشگی، نیک‌سرشتی و خودمختاری و آزادی انسان است.»(کتاب راهی به رهایی، ص ۹۶). از مکاتب غیر لیبرال سخنی نمی‌گویند اما طبعاً چنین می‌نمایند که مکاتب غیر لیبرال فاقد این عناصر مثبت می‌باشند. به نظر ما اسلام هم تبعیضات ناروا و هم لیبرالیسم را رد می‌کند. لیبرالیسم الهیاتی در مقابل راست‌اندیشی‌های سختگیرانه و انعطاف‌ناپذیر سنتی است و بر آن است که «نظام‌های فکری دینی قدیم، چون کلامات تحت تأثیر علوم و معارف بشری انسان قبل از تجدد بوده‌اند و در واقع تلقی و استنباط (۹۷) مؤلف در اینجا به تبع از نظر به قبض و بسط تئوریک شرع است معتقدند فهم دینی به طور مطلق وابسته به معارف غیر دینی است

و با تحول معارف غیر دینی هیچ فهمی از فهم‌های پیشینیان از دین برای انسان امروز نه قابل فهم است، نه قابل قبول مطابق این نظر به، انسان امروز هر قدر از نیوغ فکری و فلسفی هم که برخوردار باشد و هر اندازه وقت‌بندش اما گذشته از نقد، جای این پرسش هست که آیا از فکری دینی قدیم است، نه به نظر نمی‌رسد که این سخن نیازی به نقد داشته‌باشد اما گذشته از نقد، جای این پرسش هست که آیا از نظر مؤلف محترم، این حکم فقط در باره اندیشه‌های دین‌شناسان قدیم صادق است یا شامل اندیشه‌های آورنده‌وحی نیز می‌شود؟ در مورد خود متون مقدس دینی چطور؟ آیا آنها با علوم و معارف زمان

اندیشه

اندیشه ۸۸۹۸۴۱۱

اعتقاد به آموزه‌های جزمی دین شرط نجات نیست. نه تنها اعتقاد به آموزه‌های دینی شرط نجات نیست، بلکه اگر کسی به چنین نظری قائل باشد، حقیقت دین را تحریف کرده است، یعنی اگر کسی بگوید مثلاً در اسلام دست کم سه آموزه توحید، وحی و معاد یقینی هستند و اعتقاد به آنها شرط رستگاری است، چنین کسی، از نظر مؤلف محترم، حقیقت اسلام را تحریف کرده است!

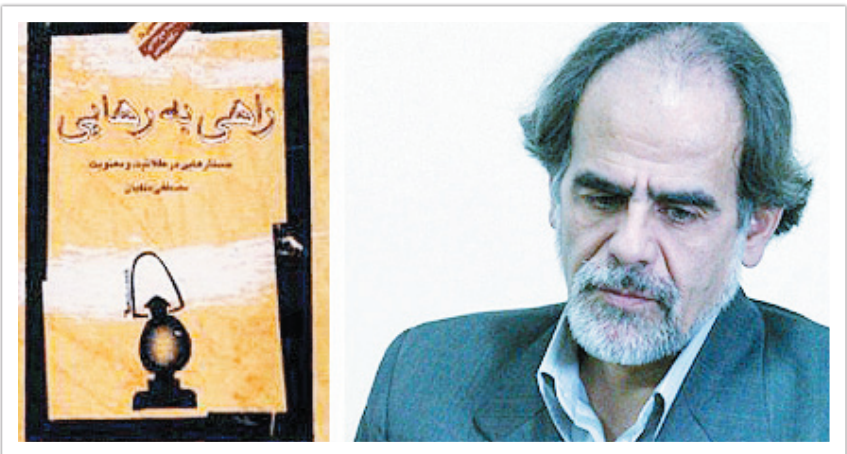
موضوعی بینابین دارد.»(کتاب راهی به رهایی، ص ۱۰۴) اما کدامیک از این سه قرائت موجه‌ترند؟ مؤلف محترم قرائت بنیادگرایانه را اقاطانه رد می‌کنند: «به گمان نگارنده این سطور، غیر قابل دفاع‌ترین اسلام همان قرائت بنیادگرایانه آن است.»(کتاب راهی به رهایی، ص ۱۰۵) اندیشه‌های سنت‌گرایان را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد. در نتیجه می‌توان گفت که اسلام تجددگرایانه که با همه وجوه لیبرالیسم سازگار است، مورد قبول ایشان است. اما چنانکه پس از این خواهیم دید ایشان تجدد را با دینداری ناسازگار می‌دانند.

جای این پرسش هست که اسلامی که در جمهوری اسلامی ایران از سوی رهبران دینی مطرح و حمایت می‌شود چیست؟ به طور مشخص، اسلامی که در حوزه‌های علمیه شیعی رایج است، از اندیشه‌های علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید صدر و امام خمینی(ره) دفاع می‌کند و صورت وجهی از آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی متبلور گردیده است. کدام است؟ پاسخ مؤلف محترم این است که: «اسلام سنتی که در دو دهه اخیر در کشور ما بدان تفوه می‌شود. در واقع، چیزی جز نوعی فقه سنتی نیست که به استنادم نوعی اسلام بنیادگرایانه که چاشنی بسیار اندکی از اسلام تجددگرایانه و اسلام سنت‌گرایانه نیز با خود دارد آمده است.»(کتاب راهی به رهایی، ص ۱۰۶) بر همان اسلام بنیادگرایانه است که از نظر مؤلف محترم غیر قابل دفاع‌ترین قرائت از اسلام است. این البته اختصاصی به دو دهه اخیر ندارد، اساساً اسلامی که علمای شیعه و سنی و قاطبه مسلمین در طول تاریخ به آن معتقد بودند، در تقسیم‌بندی مؤلف محترم از مطلق اسلام بنیادگرایانه است. لذا طبق نظر ایشان، از این حیث فرقی بین وهابیان و سلفیون و دیگر مسلمین در مشخصات اصلی بنیادگرایی نیست.

اما حق این است که اسلام شیعی که انقلاب اسلامی و قانون اساسی بر اساس آن شکل گرفت و کسانی چون علامه محمدحسین طباطبایی، شهید سیدمحمدباقر صدر، شهید مرتضی مطهری و امام خمینی(ره) در عصر حاضر از آن دفاع کردند با وهابیت و سلفی‌گری بسیار متفاوت است. در این بینش، بر خلاف تفکر بنیادگرایی از نظر مؤلف، هم عقل و هم نقل (یعنی تعالیم دینی) از اعتبار خوردارند، حتی عقل بر نقل مقدم است. در اثبات محتابیت دین عقلی که علمای حکام است و هم در تعارض بین دلیل عقلی قطعی با دلیل نقلی، نقل قطعی یعنی قرآن تأویل می‌شود و نقل غیر قطعی کنار نهاده می‌شود. در قفه نیز عقل علاوه بر اینکه راه فهم شرعیت است، یکی از منابع در کنار نقل می‌باشد. در این طرز تفکر بر خلاف بنیادگرایی که مؤلف تعریف می‌کند هم با ظاهر و هم به باطن دین توجه می‌شود. لکن بر خلاف ظاهر گرایی محض و باطن گرایی محض، در این سنت ظاهر و باطن هر دو معتبر می‌باشند و نیز آنها ناسازگاری نیست. اگرچه فرض در موردی بین ظاهر و باطن دین در مقام عمل تعارض پیش آید، تقدم باطن است. در این سنت بر خلاف بنیادگرایی حکومت تنها بر پایه فقه نیست، بلکه اعتقادات، آرمان‌ها و ارزش‌های دینی در در رأس آن عدالت و اصول اخلاقی در کنار فقه در ساختار حکومت دخالت دارند. در این سنت، دین هر چند بر همه چیز اثر می‌نهد و به همه چیز صیغه الهی می‌دهد، اما دین جایگزین علوم و فنون و صناعات و حرف و روش‌های بشری نیست و تجربه و تفکر بشری دارای اهمیت و اعتبار است. در این سنت با فرهنگ و تمدن غرب و علوم و فنون غربی یا غیر غربی دشمنی نیست، بلکه همه دستاوردهای بشری با معیار عقلی و دینی سنجیده می‌شود، آنچه مخالف عقل یا شرع نباشد پذیرفته می‌شود و آنچه مخالف عقل یا شرع باشد رد می‌شود. این سنت، بر خلاف بنیادگرایان، سرچشمه تمام مسائل و مشکلات جهان اسلام را غرب‌بند و بر خلاف متجددها، فقط بر دشمن خانگی تأکید ندارد، بلکه هم دست دشمن خارجی را می‌بیند و هم استسین دشمن داخلی را، هم سخن خارجی را می‌شنود و هم صدای آشنای داخلی را، هم هجوم دشمن خارجی را می‌بیند و هم دشمنان داخلی را. در این سنت سخن از اخراج از وطن امیزی است که متجددان برای استهزای دیداران اختراع نموده‌اند. آنچه در این سنت هست، امید به آینده‌ای مطلوب برای جامعه بشری، بر پایه وعده الهی است که در قرآن و روایات آمده است. مؤلف محترم در جایی دیگری می‌گوید، دین برای ایجاد بهشت زمینی نیامده است. (کتاب راهی به رهایی، ص ۱۲۴) این سخن درستی است که دین وعده ایجاد تانکالآبادی تخیلی و رؤیایی نداده است، اما در کنار این مطلب درست، لازم است به یاد آوریم که دین تفکر به ویژه اسلام، وعده وراثت صالحان و ایجاد جامعه‌ای برخوردار از قسط و عدل را در آخرالزمان داده است. تفاوت این نوع نگرش با تفکر به اصطلاح بنیادگرایانه بیش از اینهاست، ولی در اینجا فقط به چند نکته‌ای که مؤلف محترم در این باب ذکر کرده بودند اکتفا کردیم اما همین مقدار کافی است تا برای هر انسان بصیر و منصفی روشن شود که قرار دادن چنین اندیشه‌هایی در مقوله بنیادگرایی تصویف شده مؤلف محترم نارواست. می‌گویند اسلام تجددگرا می‌تواند با غرب گفت‌وگو کند. اما می‌توان پرسید که گفت‌وگوی اسلام تجددگرا – که طبق نظر شما، معتقد، متمایل و مدافع تمدن غرب است – چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ تجددگرا اختلاف نظری یا فرهنگ غرب ندارد و به تمدن اسلامی اعتقاد ندارد

تجددگرا نیست اسلام و لیبرالیسم می‌گویند، اسلام بنیادگرایانه با هر سه وجه لیبرالیسم اخلاقی، سیاسی و الهیاتی ناسازگار است. «ما اسلام سنت‌گرایانه نسبت به لیبرالیسم اخلاقی موضع موافق نسبت به لیبرالیسم الهیاتی موضع مخالف و نسبت به لیبرالیسم سیاسی موضع مشترک است و در خارج از دین هم یافت می‌نمود، پس چه نیازی به دین داریم و کدام بخش از دین اهمیت دارد؟ آیا از نظر مؤلف محترم در اسلام جایگاه اعتقادات و عبادات این است؟ عناصر مشترک لیبرالیسم، از نظر مؤلف محترم، در همه صورت عبادت تبار: از الف) سه صدر و پذیرفتاری نسبت به دگرگونی، ب) دغدغه اینکه دگرگونی تابع نظم و ترتیب و تدرج باشد و ج) احترام به آزادی و ارزش فر فرد انسان‌ها، نه به مجموعه آن سه مؤلفه می‌توان نام آزادی نهاد. (کتاب راهی به رهایی، ص ۹۸)

از نظر مؤلف محترم، سه نوع قرائت از اسلام وجود دارد: بنیادگرایی، تجددگرایانه و سنت‌گرایانه. وهابیت نمونه‌ای از اسلام بنیادگرایانه است. اسلام بنیادگرایانه ویژگی‌های زیر را دارد: الف) شدیداً نص‌گرا و نقل‌گراست، «گر برای عقل استدلال گر حجت و ارزشی قائل باشد فقط در جهت کشف و استخراج حقایق از دل کتاب و سنت است.» ب) «بر ظاهر اسلام تأکید دارد، نه بر روح آن ج) شرعیت اندیش است» د) برای تأسیس جامعه‌ای که فقه در آن حاکم باشد می‌کوشد ه)مخالف حکومت‌های غیردینی است و قصد براندازی آنها را دارد



«عضو هیئت علمی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی – پژوهشی امام خمینی(ره)

صراط

دین؛ عامل پیشرفت علم در تاریخ ایران



کمک کرده است. این یک حقیقت بسیار مهم است که امروز خوشبختانه در کشور ما وجود دارد. بیانات رهبر فرزانه انقلاب در دیدار جمعی از نخبگان علمی ۱۳۷۸/۰۷/۱۹

حکمت مطهر

قیامی به اسم «مهدویت» در دوران امام صادق (ع)



متن پیش رو گزیده‌ای است برگرفته از کتاب «سیری در سیره ائمه» شهید مطهری که به حکایتی در زمان حیات و امامت امام صادق(ع) اختصاص دارد. در این روزها که از ایام شهادت امام(ع) می‌گذریم پای درس شهید مطهری می‌نشینیم و گوشه‌ای از مواجهه حکیمانانه امام(ع) با کج‌روی‌های زمانه‌شان را می‌بینیم...

■ **محمد نفس زکيه**

بنی‌العباس پس از این‌می‌ابتدا زمینه را برای خودشان فراهم نمی‌دینند، فکر کردند که ولو در ابتدا هم شده یکی از آل علی(ع) را که در میان مردم وجاهت بیشتری دارد مطرح کنند و بعدها او را مثلاًاز میان ببرند. برای این کار «محمد نفس زکيه» را انتخاب کردند. محمد پسر عبدالله محض است، عبدالله محض هم از طرف فرزند حسین بن علی است و هم از طرف پدر. عبدالله مردی است با ایمان و زبیا و به علاوه اسمش محمد است، هم اسم یغیفر، اسم پدرش هم عبدالله است. اما قضا یک خالی هم روی شانه او هست و چون در روایات اسلامی آمده بود که وقتی ظلم زیاد شد، یکی از اولاد یغیمبر، از اولاد زهرا، ظاهر می‌شود که نام او نام یغیمبر است و خالی هم در پشت دارد، اینجا معتقد شدند که مهدی این‌ام است باید ظهور کند و مردم از مظالم نجات دهد، او است و آن دوره نیز همین دوره است. (لائق برای خود اولاد حسن حسن این خیال پیدا شده بود که مهدی امت همین است.)

■ **بیعت با مهدی امت**

بنی‌العباس هم حال یا واقعاً چنین عقیده‌ای پیدا کرده بودند یا از اول با حقه‌بازی پیش آمدند. به هر حال این‌طور که ابوالفرح اصفهانی نقل کرده همین عبدالله محض یعنی پدر محمد برخاست و شروع کرد به خطابه خواندن، مردم را دعوت کرد که بیایید ما با یکی از افراد خودمان در اینجا بیعت کنیم، پیمان بندیم و از خدا بخواهیم بلکه ما بر بنی‌امیه پیروز شویم. بعد گفت: اینجا اناس! همه‌تان می‌دانید که «ان اینی هَذَا» بنی‌المهدی» مهدی امت همین پسر من است، همه‌تان بیایید با او بیعت کنید. اینجا بود که منصور گفت: «نه به عنوان مهدی امت، به عقیده من هم آن کسی که زمینه بهتر دارد همین جوان است. راست می‌گوید بیایید با او بیعت کنید.» همه گفتند: راست می‌گوید و قبول کردند که با محمد بیعت کنند و عساره‌ها بر زمینند که همه‌شان با او بیعت کردند فرستادند دنبال امام جعفر صادق (ع).

■ **بیعت امام صادق (ع)**

برای مبارزه با ظلم

وقتی که حضرت صادق(ع) وارد شد، همان عبدالله محض که مجلس را اداره می‌کرد، از جا بلند شد و حضرت را پهلوی خودش نشاند و بعد همان سخنی را که قبلاً گفته بود تکرار کرد که اوضاع چنین است و همه‌تان می‌دانید که این پسر من مهدی امت است، دیگران با من کردند، شما هم بیا با مهدی امت بیعت کن. امام جعفر صادق(ع) گفت: نه! این کار را

تکنید، آن مسئله مهدی است که یغیمبر خبر داده، حالا وقتش است که عبدالله‌تو هم اگر خیال می‌کنی این پسر تو مهدی امت است، اشتباه می‌کنی. این پسر تو مهدی امت نیست و اکنون نیز وقت آن مسئله نیست. حضرت وضع خودش را بسطان روشن کرد، فرمود: اگر شما می‌خواهید به نام مهدی امت بیعت کنید امت این نیست، وقت ظهور مهدی هم اکنون نیست، ولی اگر قیام شما جنبه امر به معروف و نهی از منکر و جنبه مبارزه ضدظلم دارد، من بیعت می‌کنم بنابراین در اینجا وضع امام صادق(ع) صددرصد روشن است. امام صادق(ع) حاضر شد با اینها در مبارزه شرکت کند ولی تحت عنوان امر به معروف نهی از منکر و مبارزه با ظلم و حاضر نشد همکاری کند تحت عنوان اینکه این مهدی امت است.

■ **خبر دادن امام از آینده**

وقتی امام فرمودند: من بیعت نمی‌کنم. عبدالله ن راحت شد، حضرت عبدالله ناراحت شد، فرمود: عبدالله! من به تو بگویم: نه تنها پسر تو مهدی امت نیست، نزد ما اهل بیت اسراری است، ما می‌دانیم که چه کسی خلیفه می‌خانی که این پسر من مهدی است، ما می‌دانیم که چه کسی خلیفه می‌شود، پسر تو خلیفه نمی‌شود و مهدی خواهد شد. ابوالفرج نوشته است: عبدالله معتقد شدند که مهدی این‌ام است که باید ظهور کند و مردم از مظالم نجات دهد، او است و آن دوره نیز همین دوره است. (لائق برای خود اولاد حسن حسن این خیال پیدا شده بود که مهدی امت همین است.)

■ **بیعت با مهدی امت**

بنی‌العباس هم حال یا واقعاً چنین عقیده‌ای پیدا کرده بودند یا از اول با حقه‌بازی پیش آمدند. به هر حال این‌طور که ابوالفرح اصفهانی نقل کرده همین عبدالله محض یعنی پدر محمد برخاست و شروع کرد به خطابه خواندن، مردم را دعوت کرد که بیایید ما با یکی از افراد خودمان در اینجا بیعت کنیم، پیمان بندیم و از خدا بخواهیم بلکه ما بر بنی‌امیه پیروز شویم. بعد گفت: اینجا اناس! همه‌تان می‌دانید که «ان اینی هَذَا» بنی‌المهدی» مهدی امت همین پسر من است، همه‌تان بیایید با او بیعت کنید. اینجا بود که منصور گفت: «نه به عنوان مهدی امت، به عقیده من هم آن کسی که زمینه بهتر دارد همین جوان است. راست می‌گوید بیایید با او بیعت کنید.» همه گفتند: راست می‌گوید و قبول کردند که با محمد بیعت کنند و عساره‌ها بر زمینند که همه‌شان با او بیعت کردند فرستادند دنبال امام جعفر صادق (ع).

■ **بیعت امام صادق (ع)**

برای مبارزه با ظلم

وقتی که حضرت صادق(ع) وارد شد، همان عبدالله محض که مجلس را اداره می‌کرد، از جا بلند شد و حضرت را پهلوی خودش نشاند و بعد همان سخنی را که قبلاً گفته بود تکرار کرد که اوضاع چنین است و همه‌تان می‌دانید که این پسر من مهدی امت است، دیگران با من کردند، شما هم بیا با مهدی امت بیعت کن. امام جعفر صادق(ع) گفت: نه! این کار را

تکنید، آن مسئله مهدی است که یغیمبر خبر داده، حالا وقتش است که عبدالله‌تو هم اگر خیال می‌کنی این پسر تو مهدی امت است، اشتباه می‌کنی. این پسر تو مهدی امت نیست و اکنون نیز وقت آن مسئله نیست. حضرت وضع خودش را بسطان روشن کرد، فرمود: اگر شما می‌خواهید به نام مهدی امت بیعت کنید امت این نیست، وقت ظهور مهدی هم اکنون نیست، ولی اگر قیام شما جنبه امر به معروف و نهی از منکر و جنبه مبارزه ضدظلم دارد، من بیعت می‌کنم بنابراین در اینجا وضع امام صادق(ع) صددرصد روشن است. امام صادق(ع) حاضر شد با اینها در مبارزه نهی از منکر و مبارزه با ظلم و حاضر نشد همکاری کند تحت عنوان اینکه این مهدی امت است.

■ **خبر دادن امام از آینده**

وقتی امام فرمودند: من بیعت نمی‌کنم. عبدالله ناراحت شد، حضرت عبدالله ناراحت شد، فرمود: عبدالله! من به تو بگویم: نه تنها پسر تو مهدی امت نیست، نزد ما اهل بیت اسراری است، ما می‌دانیم که چه کسی خلیفه می‌شود، پسر تو خلیفه نمی‌شود و مهدی خواهد شد. ابوالفرج نوشته است: عبدالله معتقد شدند که مهدی این‌ام است که باید ظهور کند و مردم از مظالم نجات دهد، او است و آن دوره نیز همین دوره است. (لائق برای خود اولاد حسن حسن این خیال پیدا شده بود که مهدی امت همین است.)

■ **بیعت با مهدی امت**

بنی‌العباس هم حال یا واقعاً چنین عقیده‌ای پیدا کرده بودند یا از اول با حقه‌بازی پیش آمدند. به هر حال این‌طور که ابوالفرح اصفهانی نقل کرده همین عبدالله محض یعنی پدر محمد برخاست و شروع کرد به خطابه خواندن، مردم را دعوت کرد که بیایید ما با یکی از افراد خودمان در اینجا بیعت کنیم، پیمان بندیم و از خدا بخواهیم بلکه ما بر بنی‌امیه پیروز شویم. بعد گفت: اینجا اناس! همه‌تان می‌دانید که «ان اینی هَذَا» بنی‌المهدی» مهدی امت همین پسر من است، همه‌تان بیایید با او بیعت کنید. اینجا بود که منصور گفت: «نه به عنوان مهدی امت، به عقیده من هم آن کسی که زمینه بهتر دارد همین جوان است. راست می‌گوید بیایید با او بیعت کنید.» همه گفتند: راست می‌گوید و قبول کردند که با محمد بیعت کنند و عساره‌ها بر زمینند که همه‌شان با او بیعت کردند فرستادند دنبال امام جعفر صادق (ع).

■ **بیعت امام صادق (ع)**

برای مبارزه با ظلم

وقتی که حضرت صادق(ع) وارد شد، همان عبدالله محض که مجلس را اداره می‌کرد، از جا بلند شد و حضرت را پهلوی خودش نشاند و بعد همان سخنی را که قبلاً گفته بود تکرار کرد که اوضاع چنین است و همه‌تان می‌دانید که این پسر من مهدی امت است، دیگران با من کردند، شما هم بیا با مهدی امت بیعت کن. امام جعفر صادق(ع) گفت: نه! این کار را